



مارال اسکندری منتقد

«لی، لا، لی» چهارمین رمان مارتین زوتر نویسنده سوئیسی است که با ترجمه مهشید میرمعزی از سوی نشر آموت منتشر شده. «لی، لا، لی» داستان تقلب و دوگانگی است. داوید کرن، گارسون جوانی است که عاشق ماری شده؛ دختر توجه‌ای به او ندارد و داوید برای جلب نظر او، نسخه ماشین‌نوشت داستانی به نام «زوفی، زوفی» را که خیلی اتفاقی یافته به ماری می‌دهد. و به دروغ می‌گوید که خود آن را نوشته. تقلب و دروغ، پایه اصلی ماجرای رمان «لی، لا، لی» است. درامی عاشقانه که زوج جوان نامش را «لی، لا، لی» می‌گذارند، موجب شهرت، محبوبیت و ثروتمند شدن داوید می‌شود. دلپره بر ملاشدن راز و از دست‌دادن احتمالی ماری تا صفحات پایانی کتاب، داوید و خواننده را دنبال می‌کند.

مارتین زوتر داستانی پسرکشی را با مهارتی ستودنی روایت می‌کند. از حواشی می‌پرهیزد و اصل و اساس قصه را به شیوایی و با فصل‌هایی کوتاه و موجز از زاویه دید دانای کل روایت می‌کند. هیچ کجای قصه قضاوتی از سبوی راوی صورت نمی‌گیرد. خواننده است و یک مرد جوان که خیلی ساده عاشق شده و در تنهایی‌هایش داستانی را می‌یابد که مسیر زندگی‌اش را عوض کرده است. به قول اشیگل، زوتر «قادر است تعادل میان داستان جنایی همچنان‌کنیز و رمان جنایی را با حفظ سطح ادبی بالا برقرار کند.» ماری و داوید هر دو انسان‌های

تنهایی هستند که حتی از مهر و گرمای زندگی خانوادگی بهره بسیار کمی برده‌اند. داوید، خود را به‌طور موقت گارسون می‌داند. در حالی که هیچ آرزو و آرمانی ندارد و تنها چیزی که او را به تحرک و خروج از زندگی روزمره وامی‌دارد علاقه‌ای است که به ماری پیدا کرده. از آن طرف ماری، دختری است هم‌سن‌وسال داوید که با تاختیری چندساله در مقطع متوسطه در حال تحصیل است و از راه چیدن و پتیرین مغازه‌ها امرامعاش می‌کند. مادری دارد که کاملاً به او بی‌توجه است و خوش‌گذرانی‌های پوچ و سطحی خود به‌نوعی با افسردگی مزمنی دست به

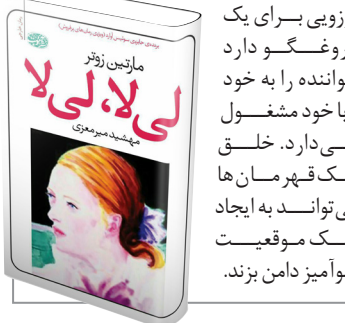
گریبان است. درواقع هر دوی آنها، آفر قدر جوان و خام هستند که در بیست‌وسه سالگی دنبال راه و هدف خود می‌گردند. هنوز تکلیف‌شان با آرزوهایشان مشخص نیست و این ترس از دست‌دادن و البته استفاده از یک موقعیت اتفاقی برای تغییر مسیر و رسیدن به آرزوهای نامعلوم، آنها را از تصمیم‌گیری مناسب باز می‌دارد. در اواسط قصه، جایی که داوید به شهرت و ثروتی نسبی دست یافته، می‌خوانیم که ماری پیش خودش فکر می‌کند شاید داوید خسیس باشد. اما

بعد یادش می‌آید او با اینک و لخرچ نیست برایش هدی‌ه‌های ارگان می‌خرد و او را به رستوران‌های شیک و مجلل می‌برد. اما باقی پولش را در بانک پس‌انداز می‌کند برای کارهایی که بعداً می‌خواهد انجام دهد. اما واقعاً چه کارهایی؟ این پرسش، پرسش خواننده نیز هست. داوید جز علاقه‌ای که به ماری دارد و تصمیم راسخی که در از دست‌ندادن او گرفته، هیچ هدف و برنامه‌ای ندارد.

مارتین زوتر به سادگی، روزمرگی‌ها، بی‌سرنجایی‌ها و بی‌هدف و آرزوبودن جوانان معاصر اروپایی را با یک اتفاق جذاب و استثنایی به رخ خواننده می‌کشد. تلخ‌کامی‌هایی که با تکرار روزها به روندی گس و بی‌مزه تبدیل شده‌اند و گویی همه این فرازونشیب‌ها، هیجانات ناشی از یک بازی مضحک است که به‌زودی سوت پایانش زده خواهد شد. چه برده باشی و چه باختی، بازی تمام است و باید به روزمرگی‌ها پیوست. پایان داستان اصلاً قابل پیش‌بینی نیست. از

نیمه دوم کتاب، حدس‌ها شروع می‌شود. اینکه بالاخره دست داوید رو می‌شود یا نه؟ ماری اگر بفهمد، چه خواهد کرد؟ امکانش هست تا پایان داستان کسی به دروغ داوید پی نبرد؟ که اگر چنین باشد چرا نویسنده خواسته راز داوید تا پایان قصه مسکوت بماند؟ و... پرسش‌های دیگری که نویسنده با زیرکی به برخی از آنها تا انتهای داستان پاسخی نمی‌دهد. خواننده را رها می‌کند تا خود از منجلابی که قهرمان داستان به خواست ناخودآگاهش برای خود فراهم آورده پاسخی درخور قصه و آدم‌هایش بیابد. جالب اینکه در بیشتر بخش‌ها خواننده هم‌راه با داوید همراه می‌شود و دوست دارد معجزه‌های رخ دهد و داوید آرامش و عشقش را از دست ندهد. نوعی همدردی آمیخته با

گیمجی که چرا چنین آرزویی‌سرای یک دروغ‌گو دارد خواننده را به خود و با خود مشغول می‌دارد. خلق تک‌قهرمان‌ها می‌تواند به ایجاد یک موفقیت غلواُمیز دامن‌زنند.



گفت‌وگو با مارتین زوتر نویسنده برجسته سوئیسی درباره کتاب‌هایش

خوانندگان درمورد موفقیت یک کتاب تصمیم می‌گیرند



آرمان ملی – گروه ادبیات و کتاب: مارتین زوتر (۱۹۴۸) یکی از پر مخاطب‌ترین و پرفروش‌ترین نویسندگان سوئیس است که تاکنون کتاب‌هایش به بیش از ۳۲ زبان ترجمه شده، از جمله فارسی: «مرد کوچک» (با دو ترجمه: ترجمه از انگلیسی: هوشمند دهقان، نشر نیلوفر / ترجمه از آلمانی: حسین تهرانی، نشر مروارید) و «لی، لا، لی» (ترجمه از آلمانی: مهشید میرمعزی، نشر آموت). کارهای ادبی مارتین زوتر متنوع است. او علاوه بر فعالیت‌هایش به عنوان روزنامه‌نگار، فیلم‌نامه‌نویس و نمایشنامه‌نویس، به عنوان نویسنده تلویزیون، ترانه‌سرا و ستون‌نویس نیز فعالیت دارد. زوتر نوشتن رمان را با «مرد کوچک» (۱۹۹۷) شروع کرد که برایش موفقیت بسیاری برایش به ارمغان آورد. از روی آن یک فیلم نیز در سال ۲۰۰۱ ساخته شد که بر موفقیت آن افزود. پس از این، یازده رمان دیگر منتشر کرد، که یکی از آنها «لی، لا، لی» بود که در سال ۲۰۰۴ منتشر شد. از روی این رمان نیز فیلمی در سال ۲۰۰۸ ساخته شد. آنچه می‌خوانید برگزیده گفت‌وگوهای آکرت روزنامه‌نگار سوئیسی، وروژه وین اتریش با مارتین زوتر درباره آثارش، شخصیت‌های داستانی و زندگی شخصی‌اش است.



ساناز حسینی‌خواه مترجم زبان آلمانی

آقای زوتر، رمان‌های شما پیرامون موضوع اختلافات حافظه است. در رمان «دنیای کوچک» شما، این شخصیت قهرمان کنراد لانگ است که به بیماری آلزایمر مبتلا است، در رمان «نیمه تاریک ماه» این اختلافات راجع به سفرهای تومهرزای اورس پلاتک و کیل حقوقی است و در رمان «دوست کامل» روزنامه‌نگار فابو روسی دچار فراموشی پس از سانحه است. چه چیزی در این موضوعات شما را علاقمند می‌کند؟

درست است، در رمان «دنیای کوچک» و «دوست کامل» قهرمانان داستان دچار بحران هویت می‌شوند؛ زیرا فراموش می‌کنند. در رمان «نیمه تاریک ماه» کمی متفاوت است. در اینجا قهرمان دچار بحران هویت می‌شود؛ چون دیگر نمی‌تواند پیشی ادعایی را که در اثر مصرف مواد به دست آورده از حافظه پاک کند. آنچه برای من در این زمینه جذاب است، موضوع بحران هویت خوب و قدیمی است. و از آنجا که هویت‌ماز خاطرات ما تشکیل شده است، بهترین راه برای رهایی از هویت، پاک کردن خاطرات است؛ در غیر این صورت بهترین راه دستکاری کردن خاطرات است. من علاقمند به تغییر در شخصیت‌های اصلی، به ویژه به شکل غیرارادی هستم.

شرح مفصل علائم عصبی حاکی از تحقیقات فشرده و دانش زیادی است.
در مورد «دنیای کوچک» من تحت فشار بیماری پدر قرار گرفتم و چهار سال پس از مرگ او، من تحقیق سیستماتیک در مورد آلزایمر انجام دادم. برای رمان‌های دیگر، من به‌طور خاص در مورد آنچه برای داستانم می‌خواستم بدانم، تحقیق کردم.

از نظر شخص شما، کدام یک از قهرمانان رمان‌های شما جذاب‌تر است؟
کنراد لانگ از رمان «دنیای کوچک» شخصاً به من نزدیک است. اما من همه شخصیت‌هایم را دوست دارم. حتی شخصیت‌های فرعی را. حتی شخصیت‌های نجس‌تر را.

شما در موفقیت کنراد لانگ، اورس پلاتک یا فابو روسی چطور رفتار می‌کنید؟
یک رمان همیشه پاسخ نویسنده به این پرسش است که او به عنوان قهرمان داستان چگونه رفتار می‌کند. بنابراین فقط می‌توانم به «دنیای کوچک»، «نیمه تاریک ماه» و «دوست کامل» اشاره کنم.

در بررسی‌های مختلف، زبانی که در کتاب‌ها استفاده کرده‌اید با زبان پارک یزوسکینند، یورک بکر و پاتریشیاهای اسمیت مقایسه می‌شود. آیا شما این مقایسه را نیز ارجح می‌نپسید؟
البته که ارجح می‌نهم. به‌ویژه که همه اینها افرادی هستند که برای آنها، زبان به خودی خود هدف نیست، بلکه بیشتر برای روایت یک داستان و القای روحیه است.

آیا شخصیت داستانی شما هنگام نوشتن به وجود می‌آید یا قهرمانان شما بر اساس الگوهای موجود هستند؟
من هیچ الگویی برای شخصیت‌هایم ندارم. قهرمانان باید با داستان جور دربیایند و باید آنجا باورپذیر باشند. به‌طورمثال کنراد لانگ قهرمان مشهور رمان «جهان کوچک» که بعدها به آلزایمر مبتلا شد، مطمئناً نباید جوان می‌بود. «نیمه تاریک ماه» رمان دوم من در جنگل اتفاق می‌افتد. از آنجا که نمی‌خواستم رمان جنگلیانی بنویسم، به عنوان شخصیت اصلی داستانم به کسی نیاز داشتم که از جنگل هیچ نمی‌دانست و اورس پلاتک این وکیل حقوقی پدیدار شد. شخصیت اصلی رمان «دوست کامل» درباره زندگی خودش تحقیق کرد. چه کسی بهتر از خبرنگار می‌تواند این کار را انجام دهد؟ آخرین رمان من «لی، لا، لی»، شخصیت اصلی، مردی جوان است که واقعا نمی‌داند به راستی چه چیزی از زندگی می‌خواهد. دیوید کرن اجازه نداشت یک شخصیت قاطع باشد، در غیر این صورت آنچه برای او اتفاق افتاد هرگز برای او اتفاق نمی‌افتاد.

در رمان «دنیای کوچک» از دهکده کوچک بازادینگن در منطقه تورگاو در زوریخ سخن به میان می‌آید. آیا دلیل خاصی برای این کار وجود دارد؟

نه، من این مکان را روی نقشه پیدا کردم. اگرچه در رمان «دنیای کوچک» از زوریخ نامی برده نشده است، اما از برخی مکان‌های موجود در زوریخ نام برده می‌شود. اما من خوانندگانی از بازادینگن را می‌شناسم که این مکان را می‌شناسند. همچنین با خوانندگانی آشنا شده‌ام که این مکان را از همدارهای اعلام‌شده برای کنه می‌شناسند. در تمام رمان‌های من مکان‌های واقعی وجود

دارد. به‌طور مثال، در رمان «لی، لا، لی» شهرهای فرانکفورت، بازل و مانهایم آمده است. اصطلاحاً همه شهرها به جز اسم زوریخ.

به عنوان خبرنگار سرشته‌ای از علوم اعصاب ندارید. تاجه حد درباره بیماری آلزایمر یا سه‌هایی که در کتاب‌ها بیان نقش مهمی بازی کردند، تحقیق کردید؟

از آنجا که پدرم به علت آلزایمر در گذشت، من آن را از تجربه شخصی‌ام می‌شناختم. با وجود این، در آن زمان اطلاعات زیادی در مورد آن نداشتم. کل دانشی که بعدها در رمان «دنیای کوچک» استفاده کردم، بعدها به کارم آمد. قبلاً به عنوان گزارشگر گردشگری مانند یک مجنون تحقیق می‌کردم. وقتی به خانه می‌رسیدم، در انبوهی از یادداشت‌ها و کاست‌ها غرق می‌شدم و نمی‌دانستم از کجا شروع کنم. امروز طور دیگری کار می‌کنم؛ هدفمند تحقیق می‌کنم. بنابراین فقط روی آنچه برای داستان مهم است، تحقیق می‌کنم. با وجود این، این نوع تحقیق می‌تواند عواقبی برای داستان داشته باشد...

مثلاً؟
در رمان «دنیای کوچک» من جمله با تریق انسلوین روی کنراد را مفصل توصیف کردم.

در ابتدا من داروی دیگری را برای این صحنه مدنظر داشتم، اما حین تحقیقات متوجه شدم که داروی دیگری مناسب این صحنه نیست. اگر واقعتاً با تخیل تطبیق نداشته باشد، گاهی این تاثیر را دارد که چیزی که نوشته شده، همه سبیل شده است.

آقای زوتر، روزنامه سوئیسی زوریخ موسوم به «ن.زدزد» از آثار شما به عنوان «ساعتی قابل اعتماد» نام می‌برد. کتابی پشت سر کتابی دیگر. و همه آنها پرفروش می‌شوند. تقریباً به نظر می‌رسد که گویا

ادبیات، حرفه‌ای هوشمندانه و قابل برنامه‌ریزی است؟
حرفه بخشی از هر شغلی است. در غیر این صورت کارایی نخواهد داشت. اما برنامه‌ریزی در ادبیات حد اکثر به معنای تاریخ انتشار و رفتن به فروشگاه‌های کتاب برای روخوانی کتاب است. در نهایت، هنوز این خوانندگان هستند که در مورد موفقیت یک کتاب تصمیم می‌گیرند.

یک جنسایت، یکساز، یک راز، یک تغییر ناگهانی – اینها ترکیبات بسیاری از داستان‌های شما هستند. آیا این نوعی دستورالعمل است یا این ترکیب هر بار از نو اتفاق می‌افتد؟
رازها و چیزهای غیرمترقبه برای من به عنوان خواننده، مواد تشکیل‌دهنده هر داستان خوب به شمار می‌روند. و به همین دلیل است که اتفاق غیرمنتظره به عنوان نویسنده عمل می‌کنند.

شما مدام در مصاحبه‌ها می‌گویید که جرات انجام کار جدیدی در هر کتاب را دارید و خطر تبدیل شدن کتاب به یک شکست تجاری را می‌پذیرید. آیا بعد از فروش میلیون‌ها کتاب این سخنان کمی عشوهرگانه نیست؟

عشوهرگرای واقعاً در فهرست خصوصیات بدن نیست. همچنین اینطور نیست که همه کتاب‌های من موفقیت یکسانی داشته باشند، به‌طور قطع تفاوت‌های چشمگیری وجود دارد.

شما باید از اول یا پان را بدانید، جمله اول را بدون جمله آخر بنویسید. پشت این قضیه چیست؟ کنترل داستان مطلق؟
منظور من کنترل مطلق داستان است. من این کار را نمی‌کنم. داستان‌ها و شخصیت‌ها همواره مستقل هستند. اما اگر راوی داستان، دانش قبلی داشته باشد، کار برایش راحت‌تر است. به همین دلیل است که باید بدانم یک داستان چگونه ادامه می‌یابد و پایانش چگونه است.

بسیاری از خوانندگان کتاب‌های شما را به عنوان کتاب‌های جذاب و مهیجی توصیف می‌کنند که می‌توان آن را در دست گرفت و یک‌نفس خواند. منتقدان گاهی اوقات شما را به خاطر این روان‌خوانی به عنوان سطحی متهم می‌کنند. نظران در این باره چیست؟
البته خوشحالم وقتی داستان‌های من همانند افسون، خوانندگان را جلب می‌کند. من تلاش بسیاری می‌کنم تا داستان را طوری بنویسم که بدون هیچ زحمتی قابل خواندن باشد. من نمی‌خواهم کتاب‌هایی بنویسم که مجبور شوید هر صفحه را سه‌بار بخوانید.

آیا امروزه سرگرمی و محبوبیت نزد منتقدان ادبی مطرود است؟
قبلاً هم مطرود بودند. من فکر می‌کنم امروز منتقدان ادبیات بسیار راحت‌تر عمل می‌کنند. تمایز بین ادبیات جدی و سرگرم‌کننده به‌هر حال فقط در کشورهای آلمانی‌زبان ایجاد شده و در حال از بین رفتن است.

شما با جملات کوتاه، صحنه‌های یادماندنی خلق می‌کنید، بسیار با تنش کار می‌کنید. آیا این سبک یادگاری از سال‌های اولیه شما به عنوان نویسنده متن تبلیغاتی است؟

نه، متن تبلیغاتی و رمان‌ها آنقدر رشته‌های مختلفی هستند که نمی‌توانید از یکی برای دیگری چیزی یاد بگیرید. با وجود این، در هر دو باید تلاش کرد تا از خسته‌کردن خوانندگان جلوگیری شود. شما برای مارتین زوتر به عنوان خواننده هم می‌نویسید. او چقدر منتقد است؟ آیا او گاهی خسته می‌شود. آیا به سر و جد آوردن او یا واداشتن او به تفکر و تعمق کاری راحت است؟

از زود خسته می‌شود و به سر و جد آوردنش کمی طول می‌کشد. برخی اوقات نویسنده مارتین زوتر مدت‌ها تفکر و تعمق می‌کند تا موفق شود.

در بسیاری از کتاب‌های خود، از طریق تنظیم و نوع روایت، انتقاد گسترده ولو اینکه ظریف هم باشد، نسبت به مفاهیم یا تحولات اخلاقی جامعه دارد. ممکن است به این لحاظ در نگاه شما به ادبیات باید نقد اجتماعی باشد؟

الزاماً اینگونه نیست و در نوشته‌های من فقط به این دلیل است که من واقع‌گرای ر ارجح می‌نهم، یعنی توصیف چیزها به همان شکلی که هستند. اگر جهان را آنگونه که هست توصیف کنید، به سرعت انتقادی جلوه می‌کند.

هنگامی که می‌نویسید، بیشتر از اینکه حس و حال را جذب کنید، بیشتر به داستان سرایی اهمیت می‌دهید. داستان‌ها چگونه به‌وجود می‌آیند؟
یکی بدون دیگری کار نمی‌کند. داستان‌ها به حالات خلقی، تصاویر، بوها، شخصیت‌ها، رازها و قوس روایی تنش نیاز دارند. داستان‌ها چگونه به‌وجود می‌آیند؟ در ذهن.

شما همچنین می‌گویید که نوشتن شما درمانی نیست و هیچ تویبویگرافی در مورد آن وجود ندارد. آیا می‌توان خود را به عنوان یک نویسنده تا این حد مستثنی کرد؟
البته این من هستم که کتاب‌ها را می‌نویسم و البته من روی آنها تاثیر می‌گذارم. من همه چیز را با چشم خود می‌بینم و توصیف می‌کنم، نمی‌توانم از آن چشم‌پوشی کنم. اما من در مورد خود نمی‌نویسم و خوانندگان را با مشکلات خود تنها می‌گذارم.

چه مشکلی دار دو وقتی نویسندگان چنین کاری (نوشتن درمان و تویبویگرافی) می‌کنند؟
تک‌بیده نیست، اما من را به عنوان خواننده و نویسنده خسته می‌کند.

مردی در بحران و در تغییر، موضوعی است که مانند سرنخی در بسیاری از کتاب‌های شما وجود دارد. این مرد در آخرین اثر شما هم در قالب یک خانمانی با هویت از دست‌رفته وجود دارد.
در اینجا نیز باید از تصویر نویسنده تویبویگرافی نویس رها شود. بحران‌ها مستلزم صحنه‌های دراماتیک هستند. قهرمانانی که همیشه با خود در صلح‌اند، خسته‌کننده هستند.

در کتاب «فیل» چطور به فیل در خشان و صورتی رسیدید؟
داشتمند مغز و اعصابی ده سال پیش آن را به من گفت. او به‌طور ضمنی گفت که چنین چیزی می‌تواند با مهندسی ژنتیک امروزی تولید شود.

این کتاب تا چه حد نقد مهندسی ژنتیک است؟
من داستان می‌نویسم، نه نقد.

بسیاری از کتاب‌های شما در حال حاضر به فیلم تبدیل شده‌اند. دیدن شخصیت‌های خلق شده ناگهان به صورت تجسم واقعی چگونه است؟
این مساله خیلی به کیفیت فیلم بستگی دارد. گاهی ناامیدکننده و گاهی فلافگیرکننده است.



حرفه بخشی از هر شغلی است، در غیر این صورت کارایی نخواهد داشت. اما برنامه‌ریزی در ادبیات حد اکثر به معنای تاریخ انتشار و رفتن به فروشگاه‌های کتاب برای روخوانی کتاب است. در نهایت، هنوز این خوانندگان هستند که در مورد موفقیت یک کتاب تصمیم می‌گیرند.

تاملی بر رمان «دنیای کوچک» مهم‌ترین اثر مارتین زوتر



رضافکری داستان‌نویس

از منظر هانا آرت، قدرت نه تنها ابزاری برای تسلط بر دیگران است، بلکه نوعی توانایی در تعامل هر چند نامتوازن با دیگران هم به‌شمار می‌آید؛ کنشی مبتنی بر ارتباط دوسویه میان غالب و مغلوب. چنین دیدگاهی به قدرت ماهیتی معادله‌گونه می‌بخشد، به‌طوری‌که جای‌جایی متغیرهایی در این سو و آن سوی آن، شکل رابطه را تغییر می‌دهد. در رمان «دنیای کوچک» مارتین زوتر، اگرچه جهان، بسیار کوچک و قابل تصاحب ترسیم می‌شود، اما همین معادله همواره در تغییر قدرت غالب است که پیچیدگی آن را فراتر از تصورات محدود انسانی شکل می‌دهد. قدرت در این رمان مدام از دست یکی به دیگری در حال چرخش است و هرگز جایگاه ثابتی پیدا نمی‌کند. اما همین گردش است که کشمکش‌های داستان را می‌سازد و ماجراها را پیش می‌برد.

در موازنه‌ای که زوتر برای قدرت ترسیم می‌کند و بی‌شابهت به بازی شطرنج نیست، حرکت ابتدایی از آن مهره‌ای است که به نظر ضعیف‌ترین و بی‌تأثیرترین عنصر بازی است. حرکت‌های بعدی را که مهره‌های قدرتمند به دست می‌گیرند، می‌تواند به این تصور مخاطب دامن‌زنند که همواره ضعف از آن مهره‌ای خاص و قدرت به طرف مقابل او تعلق دارد. اما هرچه بازی پیشتر می‌رود، این رابطه دگرگون‌تر می‌شود و مهره ضعیف، در مراحل بعدی بازی قدرتی تعیین‌کننده به دست می‌آورد. در چنین اوضاع و احوالی مهره قوی در استیصال و تردید میان حرکت‌های مختلف قرار می‌گیرد و خطر را در هر لحظه این بازی در کمین می‌بیند.

شخصیت کلیدی داستان که کنراد لانگ نام دارد، همان مهره ضعیفی است که به یک‌باره قدرتی عظیم در دست می‌گیرد و در برابر خانواده معنوی خود از آن بهره می‌جوید. خانواده‌ای که برای نزدیک به یک قرن توانمندی‌های مالی مختلف و نفوذی انکارناپذیر در جابه‌جایی عناصر سیاسی و اقتصادی در کشور خود داشته‌اند. خانواده‌ای که همواره کنراد را همچون فرزند تنی و خونی خود زیر پر و پال حمایت‌های مالی و معنوی گرفته و هرگز اجازه احساس کمبود به او نداده است، حتی حالا که او در دهه شصت زندگی خود قرار دارد و به نظر می‌رسد با توجه به وضعیت جسمی و ذهنی‌اش، عمر چندان درازی نباید داشته باشد. کنراد در گیجی و حواس‌پرتی پیش‌رونده‌ای به سر می‌برد و روز به روز وضعیت‌اش رو به وخامت بیشتری می‌گذارد و همین عدم تمرکز و فراموشی اوست که خطاهای متعددی را سرپا او می‌کند. خطاهایی که هر کدام می‌تواند به سود خانواده معنوی او در این مبارزه اقتدار باشد که در صدد یافتن بهانه‌ای برای طرد کنراد و قطع حمایت‌های خود از او هستند.

در آغاز داستان، خانواده که ابزارهای بسیاری برای اعمال قدرت بر دیگران دارد به‌عنوان عنصری قوی رخ می‌نماید. اما به‌تدریج توانمندی خود را در بهره‌گیری از امکانات و موقعیت‌های اعمال قدرت از دست می‌دهد. ابتکار عمل که در ابتدا به‌طور مطلق در دست‌های خانواده بود، به مهره مقابل‌اش یعنی کنراد انتقال می‌یابد. این امکان و فرصت بزرگ، به‌هیچ‌وجه پول یا موقعیت اجتماعی برتر نیست. خانواده همیشه همان منابع نفوذ و ثروت را در دست دارد و آن‌قدر جایگاه تثبیت‌شده‌ای از این لحاظ در جامعه دارد که کسی را توان تغییرش نیست. اما آنچه این نهاد قدرت را در برابر عضوی از خود آسیب‌پذیر می‌کند، مناسباتی است که برقرار کرده است.

نقطه چرخش در ارتباط میان طرفین ضعیف و قوی در این داستان، آتش‌سوزی یک عمارت بزرگ در محلی بی‌یلاق است که کنراد مقصر آن شناخته می‌شود. از همین‌جاست که تعامل خانواده با او، به سمت‌وسویی دیگر سوق پیدا می‌کند. به نظر می‌رسد خانواده به‌سبب همین اشتباه فاحش، توانایی قانونی و معنوی برای نابود کردن زندگی کنراد را داشته باشد و مادر خوانده متنفذ خانواده در لحظه‌ای می‌تواند او را برای همیشه از رفاه و آزادی محروم کند. کنراد اما در حرکتی ناخودآگاه طرف مقابلش را در ضعفی عمیق فرو می‌برد. نبودن او پس از این اتفاق، به بحرانی تبدیل می‌شود که ابعاد عاطفی، اجتماعی و حتی سیاسی برای آنها دارد و این واقعه همانند تکان اولین مهره دومینو، منجر به ریزش سایر مهره‌ها می‌شود.

از منظر هانا آرت تا کشمکش بر سر قدرت، با تن دادن یکی و غلبه دیگری ادامه دارد. تعامل همچنان پابرجاست و قدرت در این میانه همواره جریان پیدا می‌کند و این تغییر توازن ادامه دارد. در این داستان دو سوی عواری قدرت، مدام در پی راهی برای به‌دست گرفتن میادند. کنراد به‌عنوان عضوی که حالا نقشش در حیات خانواده تعیین‌کننده شده، مضر است که از آن‌ها حد اکثر فاصله ممکن را بگیرد و خانواده که برای بقای خود می‌جنگد در تلاش است تا با برگرداندن او به همان فاصله مطمئن پیشین، همچنان او را در حیطه نفوذ خود نگه دارد و امکانات قدرت را به شکلی همه‌جانبه از آن خود کند. در مقابل، نیروی به‌ظاهر مقهور بی‌آنکه درک کاملی از توانمندی خود برای تغییر شرایط داشته باشد، پیش می‌تازد و امتیازات را از آن خود می‌کند. اما دقیقاً در نقطه‌ای که خود را پیروز میدان می‌پندارد، همه‌چیز به نفع طرف مقابلش تمام می‌شود. قدرت همواره

در بده‌بستانی بی‌پایان، میان این دو نیروی متخاصم جابه‌جا می‌شود و دنیایی کوچک اما پیچیده و سرشار از کشمکش‌های پر شور بر سر تصاحب قدرت ساخته می‌شود؛ دنیایی که تمثیلی از جهان روابط در هم‌تنیده، پرنوسان و غیر قابل پیش‌بینی ماست.

